



Creative Commons Attribution 4.0 International License (CC BY 4.0)

تحلیل جامعه‌شناختی همسرستایی و نکوهش همسر (زن-مرد) در شعر و ادب فارسی

محمدیار انصاری (دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد یاسوج، دانشگاه آزاد اسلامی، یاسوج، ایران)

my.ansari3236@gmail.com

محمدهادی خالق زاده (استادیار زبان و ادبیات فارسی، واحد یاسوج، دانشگاه آزاد اسلامی، یاسوج، ایران، نویسنده

مستول)

asatirpars@yahoo.com

جلیل نظری (دانشیار زبان و ادبیات فارسی، واحد یاسوج، دانشگاه آزاد اسلامی، یاسوج، ایران)

jnazari1334@yahoo.com

چکیده

جنس زن در شعر و ادب فارسی چهره مثبت ندارد و در اشعار معمولاً مورد بی‌مهری گویندگان قرار گرفته است، اما آنگاه که در جایگاه همسر قرار می‌گیرد، با اینکه در ادبیات کلاسیک در هاله‌ای از ابهام و پوشیدگی قرار می‌گیرد، کم‌وبیش ستایش می‌شود، ولی در غزل معاصر از جایگاه والایی برخوردار است که پیوسته در قاب مدح و ستایش شاعران قرار می‌گیرد. همسر (مرد) در غزل فارسی - چه کلاسیک و چه معاصر - کمتر نمود دارد، ولی همین تعداد کم، کمتر ستایش شده است و بیشتر از طرف زنان نکوهش شده است. هدف از نگارش این مقاله، بررسی و تحلیل همسرستایی و نکوهش همسر (زن - مرد) در شعر و ادب فارسی است. روش کار کتابخانه‌ای و توصیفی تحلیلی است. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که در شعر کلاسیک شاعران کمتر از همسر (زن) خویش سخن گفته‌اند و اگر از او ستایش کرده‌اند، بسیار محدود و بیشتر در مرتبه وفات آن‌ها شعر سروده‌اند و از همسر (مرد) خبری نیست، اما در غزل معاصر از آن تفکرات مردسالاری و مردمحوری تا

حد زیادی کاسته شده و به‌ویژه همسر (زن) شاعر ستایش و مدح شده است و حتی مردان در جایگاه همسر گاه ستایش و گاه نکوهش شده‌اند. در این دوره ذهنیت غنایی شاعران تغییر کرده است و آن‌ها نه تنها زبان به ستایش همسر (زن) خود گشوده‌اند، حتی نام آن‌ها را هم در غزل ذکر کرده‌اند که در ادبیات کلاسیک ما اصلاً سابقه ندارد.

کلیدواژه‌ها: شعر فارسی، جامعه‌شناختی، همسر (زن - مرد)، ستایش همسر.

۱. مقدمه

با آغاز دوره معاصر شرایط اجتماعی تا حد زیادی دگرگون می‌شود و شرایط حاکم باعث شد که روابط دو جنس مؤنث و مذکر در جامعه حالت عادی‌تری به خود بگیرد و روابط بین آن‌ها ملموس‌تر می‌شود و آن دیوار حائل که قرن‌ها بین دو جنس مخالف کشیده شده بود، برداشته شد. از این منظر عاشق و معشوق به هم نزدیک‌تر شدند؛ بنابراین شاهد آن هستیم که در این دوره، دیگر از معشوق مذکر خبری نیست و هر معشوقی که در شعر این دوره نمود می‌یابد و ستایش می‌شود، الزاماً از جنس مؤنث است. در غزل معاصر بیش از آنکه از وصال نیافتن و فراق و هجران یار سخن گفته شود و عاشق در نبود معشوق خویش زانوی غم به بغل بگیرد و ناامید و مأیوس به گوشه‌ای خیره شود، از عشقش به معشوقی صحبت می‌کند که به راحتی می‌تواند با هم قدم بزنند و حرف‌های عاشقانه به هم بگویند. این تصور از عشق و معشوق در دوره معاصر از فضای رمانتیک نشئت می‌گیرد که ماحصل جریان‌های فرهنگی و سیاسی جدیدی است که جامعه فعلی را متأثر کرده است. «درواقع، غزل معاصر، افق روشنی را در مقابل خویش نظاره می‌کند که طرح‌های تازه‌ای را رقم خواهد زد؛ از این رو می‌کوشد خودش را از حیطة سنت برهاند. آنگاه که غزل فضای رمانتیکش را در عرصه مدرنیته تجربه می‌کند، مسلم است که مهم‌ترین رکن آن یعنی معشوق نمی‌تواند از این تغییر و تحول به دور بماند. آن معشوق دست نیافتنی و گاه آسمانی که برای عاشق ستاره سهیل بود، حالا به معشوق انسانی-زمینی تبدیل شده است که عاشق می‌تواند با او معاشرت داشته باشد» (خلفی، نظری و فاموری، ۱۳۹۹، ص. ۱۰۱). این موضوع چنان عینیت پیدا می‌کند و به

طرف فردیت معشوق سوق می‌یابد که حتی زن و همسر شاعران با ذکر نام وی، در شعر در جایگاه معشوق قرار می‌گیرد و شاعر -عاشق- او را می‌ستاید و توصیف می‌کند. از این منظر می‌توان بیان کرد که معشوق در این جایگاه نگرشی تازه پیدا می‌کند؛ بنابراین شاهد آن هستیم که دیدگاه‌های تازه‌ای در این زمینه در شعر معاصر مطرح می‌شود. در عمر چندین ساله شعر فارسی، تقریباً زن، به‌خصوص در جایگاه معشوق، چهره‌ی روشنی ندارد و شاعران سیمای واضحی از او ارائه نکرده‌اند، اما باید به این نکته توجه کرد که زن در جایگاه مادر، همواره در طول تاریخ از جایگاه و مقام والایی برخوردار بوده است و حتی در حماسه‌ها، زنان نام‌آور و گُرد ستایش شده‌اند، اما جنس زن در مقابل مرد، کم‌وبیش چهره‌ای نکوهیده را در ادبیات از خود بر جای گذاشته است و تنها دلیل این موضوع را می‌توان جامعه‌ی مردسالاری دانست که سال‌ها بر آن سیطره داشته و در قرن متمدن فعلی نیز تا حد زیادی چهره‌ی خودش را نشان داده است. «حقیقت این است که زن ایرانی در گذشته، عملاً وجود خارجی نداشته است و اگر وجود خارجی داشته، وجودی مخفی، مرموز، عقب‌نگه‌داشته‌شده و مردزده بوده است. سیادت تاریخی مرد، زن را تنها به‌عنوان یک انسان درجه دو، انسان شیئی شده و از انسانیت افتاده، خواسته‌است؛ طوری که گویی او حتی حاضر و ناظر بر جریان‌های تاریخی هم نمی‌توانسته‌است باشد؛ چه رسد به اینکه مثل زینب اعراب با نطق و بیانش مجلس یزید را به لرزه درآورد یا مثل ژاندارک، عصیان را به وحی و الهام درآمیزد و قیامش را منطقی و درعین حال الهی نشان دهد و یا مثل الیزابت اول دل شیر پیدا کند و سلیح رزم بپوشد و در میدان جنگ حاضر شود و قوم خود را به ضدناوگان شکست‌ناپذیر فیلیپ اسپانیایی، به مبارزه برانگیزد و حتی پیروز هم از آب درآید» (براهنی، ۱۳۶۳، صص. ۲۹-۲۸).

۲. مبانی نظری تحقیق

زن به‌طور کلی در اجتماع و ادبیات فارسی سیمایی چندگانه دارد که می‌توان گفت زن در طول زندگی خویش از سیمایی چندگانه برخوردار است؛ گاه مظهر عشق و دلدادگی است و سیمایی عاشقانه دارد؛ البته این عشق و دلدادگی هم می‌تواند در قالب عشق مجازی و زمینی نمود یابد که در آن بیشتر جنبه‌های مادی و جسمانی مدنظر است و در ادبیات از این نوع عشق کم نیست و عشق سیاوش و سودابه و یا زال و رودابه از این گونه‌اند و هم می‌تواند در ساختار عشق الهی و سماوی جلوه کند که در این نوع عشق، عاشق یا هر دو - عاشق و معشوق - به جنبه جسمانی و مادی توجه ندارند. معمولاً این عشق‌ها، عشق‌هایی همراه باعفت است و عاشق پروایی از بیان عشق خویش ندارد و به‌سرعت رنگ عرفانی و روحانی به خود می‌گیرد. همچنین زن گاه معشوق است، زمانی همسر است و در وقتی دیگر در مقام مادری دلسوز و فداکار و مربی تربیتی خانواده، گاه زن مظهر پارسایی و توکل است و زمانی مظهر زهد و پرهیزگاری، گاه مظهر خردمندی و سیاستمداری و میهن‌پرستی است و در جایگاهی دیگر کینه‌توز و فتان. اصولاً مرد در ادبیات فارسی در توصیفات عاشقانه کمتر نمود دارد. در ادبیات کلاسیک کمتر با ستایش و مدح معشوق مرد روبه‌رو می‌شویم؛ البته در ادبیات معاصر فروغ فرخزاد این تابو را می‌شکند و سیمای مرد هم در توصیفات عاشقانه جای می‌گیرد. از آنجاکه ستایش همسر (زن-مرد) در ادبیات فارسی کمتر نمود داشته است، محقق به‌دنبال بررسی و تحلیل این مسئله است که اول اینکه جایگاه و مدح همسران در شعر کلاسیک و معاصر چگونه است؟ دوم اینکه از منظر جامعه‌شناختی جایگاه و مقام همسران در شعر معاصر چگونه است؟ بررسی‌ها نشان می‌دهد که آشنایی ایرانیان با فرهنگ غرب و ارتقا از جایگاه رعیت به مقام شهروندی باعث شد که جنس زن و به‌تبع آن همسر، هویت واقعی خود را در جامعه ایرانی باز یابد و بتواند خودش را در اجتماعی که مردسالاری در آن بسیار پررنگ بود نشان دهد. این موضوع در شعر معاصر بسیار نمود داشته است و شاعران زیادی

نه تنها از همسر خویش سخن گفته‌اند و وی را ستوده‌اند، بلکه نام او را هم در شعر خویش عنوان کرده‌اند؛ کاری که در ادبیات کلاسیک ایران کمتر دیده شده است.

۲.۱. پیشینه تحقیق

درباره جایگاه زن در ادبیات تا به حال کارهای زیادی نوشته شده و مقاله‌ها و کتاب‌های گوناگونی به رشته تحریری درآمده است، ولی درباره همسر و جایگاه وی در شعر فارسی از آغاز تاکنون کار مستقل و جامعی صورت نگرفته است. جعفری و متوسلی (۱۳۹۱) در مقاله‌ای با عنوان «سیمای زن در ادبیات معاصر» می‌نویسند: زن به عنوان قشر لطیف و شکننده جامعه، در ادبیات داستانی ایران، جایگاه ویژه‌ای دارد. هرکدام از نویسندگان معاصر، به فراخور تقاضا و امکانات فرهنگی جامعه زمان خود، این جنس حساس را به گونه‌ای در آثار خود جای داده‌اند. بعضی از این نویسندگان، زن را مانند همان معشوق خوش‌سیما و دلبر عشوه‌گر و طناز ادبیات سنتی تصویر کرده‌اند و گروهی دیگر به رخدادهای اجتماعی و فرهنگی مربوط به زنان پرداخته‌اند. شیرخانی، آهیخته و آهیخته (۱۳۹۵) در مقاله‌ای با عنوان «بررسی جایگاه اجتماعی زن در میان متون ادبی ایران باستان و اعراب جاهلی عرب» می‌نویسند: زن در اجتماع و فرهنگ ملت‌های گوناگون، در تمامی ادوار، جایگاه و موقعیت خاص خود را داشته است. کرمی و جمالی (۱۳۹۶) در مقاله «زن ستایی در شعر فارسی: بررسی و تحلیل ستایش ممدوحان زن در قصاید مدحی» بیان کرده‌اند که در کنار حجم انبوه ستایش مردان، تعدادی از شاعران به مدح زنان نیز پرداخته‌اند. رسولی‌پور، روشن و نیکنام (۱۳۹۵) در مقاله «جایگاه‌شناسی ارزش زن (همسر) در شعر معاصر فارسی و عربی» می‌نویسند: یکی از مباحث مهم ادبیات معاصر، توجه به زن و جایگاه وی در خانواده و به تبع آن اجتماع است. نامدار (۱۳۹۲) در مقاله «زن ستایی و زن‌ستیزی در شعر معاصر ایران و عرب» می‌نویسد: یکی از گفتمان‌های پر قدرت در ادبیات، گفتمان جنسیت است و با فرض اینکه زبان و ادب فارسی و عربی از زبان‌هایی است که در چهارچوب گفتمان مردسالاری شکل گرفته است، به بررسی ریشه‌ها و جلوه‌های زن‌ستیزی در شعر معاصر ایران و عرب

پرداخته است. خافی (۱۳۹۱) در پایان‌نامه خود با عنوان «بررسی تطبیقی سیمای زن در شعر احمد شاملو و نزار قبانی» می‌نویسد: یکی از موضوعات اساسی شعر معاصر فارسی و عربی توجه به مسائل اجتماعی، سیاسی و غیره است. زن به‌عنوان یکی از عناصر تأثیرگذار بر اجتماع، پس از دوره بیداری در شعر معاصر مدنظر ویژه قرار گرفت؛ درحالی‌که تا قبل از آن، چندان برای موقعیت و حقوق او اهمیتی قائل نمی‌شدند. ازجمله شاعرانی که موضوع زن و جایگاه او در شعرشان انعکاس یافته است، ملک‌الشعرای بهار است.

۳. روش تحقیق

جامعه مطالعه‌شده در این تحقیق، شاعران ادب فارسی است، ولی از آنجاکه تعداد شاعران این حوزه بسیار زیاد است و بررسی تمامی دواوین شعر فارسی در این مجال نمی‌گنجد، پژوهشگر در این مقاله قصد دارد همسرستایی را در اشعار فارسی با تکیه بر آثار شاعران کلاسیک (فردوسی، ناصر خسرو، نظامی گنجوی، خاقانی، انوری، سعدی، حافظ، خواجه کرمانی، صائب تبریزی) و شاعران معاصر (شاملو، اخوان ثالث، بهمنی، منزوی، محمدتقی بهار، نیما یوشیج، فروغ فرخزاد، هوشنگ ابتهاج، سیمین بهبهانی، شهریار، ژاله قائم‌مقامی) بررسی کند. وقتی شعر معاصر را از نظر می‌گذرانیم، به شاعرانی برمی‌خوریم که همسر خویش را با نام در اشعار خود ستوده‌اند و از این منظر همسرستایی در اشعار معاصر شکل گرفته است که توانسته زن را در مقام همسر از آن ابهام برهاند و تشخیص بخشد؛ البته در شعر کلاسیک هم بسیاری از شاعران از همسر خویش سخن گفته‌اند و او را ستوده‌اند، اما به صراحتی که در شعر معاصر عنوان شده است، نیست. گردآوری اطلاعات تحقیق به روش کتابخانه‌ای انجام گرفته است؛ به این صورت که منابع موردنیاز مطالعه شد، سپس مطالب مربوط به تحقیق به صورت فیش دسته‌بندی شد و بعد از اینکه مطالب استخراج شده از منابع پژوهش به شیوه توصیفی-تحلیلی معمول در حوزه علوم انسانی تجزیه و تحلیل شد، نگارش مقاله آغاز شده است.

۴. یافته‌های تحقیق

۴.۱. همسرستایی (زن-مرد) در شعر کلاسیک

خانواده از جمله پایه‌های اصلی و اساسی در هر اجتماع است که جایگاه شکل‌گیری آینده یک کشور قلمداد می‌شود که سلامت و سعادت جامعه در گرو سلامت و پویایی نظام خانواده است. از این نظر می‌توان استنباط کرد که خانواده اولین و درعین‌حال مهم‌ترین عامل اثرگذار بر رفتار است و نقش بسزایی در تشکیل و رشد شخصیت افراد دارد؛ چراکه سلامت جسمی و روانی هر فرد رابطه مستقیمی با خانواده سالم دارد. در این میان، نقش زن در ایجاد و انسجام خانواده سالم در دو بعد نقش همسری که شامل تأمین نیازهای جسمی و روانی، مدیریت و تدبیر امور خانه، شاکر بودن و قناعت‌پیشگی، عفت و وفاداری به همسر و مادری که بزرگ‌ترین و مهم‌ترین نقش زن در خانواده است و همچنین نقش اجتماعی زنان در جامعه درخور توجه است. زن نقش اصلی در شکل‌گیری شخصیت، خودپنداری، دلبستگی و اعتماد بنیادی فرزندان و ایجاد یک خانواده متعادل دارد که محیطی آکنده از آرامش، حمایت، محبت و تنها مکان برای تجربه عمیق‌ترین عواطف انسانی است.

به روایت اسناد و منابع تاریخی کهنی که از گذشته به‌جا مانده است، زن در بیشتر جوامع بشری حتی جوامع متمدنی چون ایران، از بسیاری از حقوق اجتماعی و مادی خویش همچون حق معامله، پیشه، مالکیت، انتخاب همسر، طلاق و غیره محروم بوده است (ر. ک: حکیم پور، ۱۳۸۲، ص. ۷۱)

زنانی که در طول تاریخ عموماً چهره منفی داشته‌اند و از آن‌ها به بدی یاد شده است، آنگاه که در جایگاه مادر قرار می‌گیرند، ستایش می‌شوند و گاه که در موقعیت معشوق می‌نشینند، چنان مقامی می‌یابند که با معبود پهلو می‌زنند، اما در ادبیات کلاسیک آنگاه که زن در جایگاه همسر قرار می‌گیرد، چهره‌ای مبهم و ناآشنا دارد و کمتر شناخته شده است و یا اصلاً در کانون توجه شاعران قرار ندارد و اگر هم یادی از او شده، بسیار اندک است. واکاوی در این زمینه نشان می‌دهد که این موضوع بیشتر به‌خاطر تعصباتی است که زاده قرون

متمادی تمدن و اشرافیت ایرانیان است که بیشتر متمایل به جنس مذکر بوده است و اصولاً ربط چندانی به دین و مذهب هم نداشته است؛ بنابراین همسر به خاطر برخی تعصبات و دیدی منفی که درباره زنان وجود داشت، در اشعار و توصیفات عاشقانه جایگاه مطلوبی نداشته است و شاعران کمتر یا هیچ یادی از او نکرده اند و اگر هم از او نام برده اند، در لفافه سخن گفته اند. به نظر می رسد یا شاعران آن ها را که پیوسته در کنارشان بوده اند، نمی دیده اند یا به خاطر تعصب و غیرت مردانه خویش سخنی از آن ها به میان نیاورده اند، اما هستند شاعرانی که هرچند کوتاه از همسران خویش سخن رانده و در مدح و ستایش آن ها اشعاری سروده یا دست کم از آن ها به نیکی یاد کرده اند. در بخشی از شاهنامه، درباره صفات و ویژگی های همسر از قول انوشیروان می خوانیم:

چنان دان که چاره نباشد ز جفت ز پوشیدن و خورد و جای نهفت

اگر پارسا باشد و رای زن یکی گنج باشد براگنده زن

(فردوسی، ۱۳۸۴، ۹۵/۸)

در این میان فردوسی به بسیاری از زنان بی مهری کرده و حتی آن ها را شایسته مشاوره ندانسته است، اما به همسر خویش نهایت ادب و احترام را روا داشته و با ادب، متانت و سرشار از عشق از وی سخن گفته است. این زن در سرای خود فردوسی است و به نظر می رسد همسر اوست (ر.ک: مزداپور، ۱۳۶۹، ص. ۵۵۲؛ مزداپور، ۱۳۶۹، صص. ۷۱-۹۴؛ کامرون، ۱۳۶۵، ص. ۱۸) که در ابتدای داستان بیژن و منیژه نمود می یابد و چنانکه فردوسی بیان می کند، اوست که داستان بیژن و منیژه را برای فردوسی احتمالاً از روی شاهنامه ابومنصوری خوانده و فردوسی آن را به نظم کشیده است:

بدان تنگی اندر بجستم ز جای یکی مهربان بودم اندر سرای

خروشیدم و خواستم زو چراغ برفت آن بت مهربانم ز باغ

مرا گفت شمعت چه باید همی؟ شب تیره خوابت بباید همی

بدان سرو بن گفتم ای ماهروی یکی داستان امشبم بازگوی

که دل گیرد از مهر او فرّ و مهر
 بدو اندرون خیره ماند سپهر
 مرا مهربان یار بشنو چه گفت
 از آن پس که با کام گشتیم جفت
 بیمای می تا یکی داستان
 ز دفتر برخواست داستان
 بگفتم بیار ای بت خوب‌چهر
 بخوان داستان و بیفزای مهر
 همت گویم و هم پذیرم سپاس
 کنون بشنو ای جفت نیکی شناس
 (فردوسی، ۱۳۸۴، ۷/۵)

همسر (زن) در فرهنگ ایرانی کانون پرورش ارزش‌های والای انسانی چون تربیت، عفت، عطف، رحمت، عشق و محبت و ده‌ها خصلت دیگر است. شاهد این مدعی سخنان بسیار شعرا و بزرگان در مدح و ستایش زن خانه یا همان همسر است. شاعران اگرچه مطلقاً نام همسر خویش را بر زبان نیاورده است، اما ستایش همسران است. نظامی گنجوی در اسکندرنامه از بت قبیچاقی خود سخن می‌گوید که با توجه به محتوای اشعار سروده شده چنین برمی‌آید که همسر وی باشد:

سبک‌رو چون بت قبیچاق من بود گمان افتاد خود کافاق من بود
 (نظامی، ۱۳۸۳، ۳۶۲/۱)

ادبیات کلاسیک ما منهای توصیف معشوق، ادبیاتی کاملاً مردانه تلقی می‌شود که زنان به‌طور عام و همسران به‌طور خاص در آن جایگاهی ندارند: «تاریخ ما، به شهادت خودش، در طول قرون، به‌ویژه پیش از مشروطیت، تاریخی مذکر بوده است؛ یعنی تاریخی بوده است که همیشه مرد، ماجراهای مردانه، زور و ستم‌ها و عدل و عطف‌های مردانه، نیکی‌ها و بدی‌ها، محبت‌ها و پلشتی‌های مردانه بر آن حاکم بوده‌اند. زن اجازه نقش‌آفرینی نیافته است؛ به همین دلیل از عوامل مؤنث در این تاریخ چندان خبری نیست» (براهنی، ۱۳۶۳، ص. ۲۷)، اما شاعران کم‌وبیش آن هم در حجم اندک، گاهی به ستایش همسر خویش، گریزی زده و او را ستوده‌اند. نظامی آنگاه که داستان عاشقانه خسرو و شیرین را به اتمام می‌رساند، یادی هم

از آفاق، کنیزک قبیجاقی می کند که او را به همسری خودش برگزید و در ستایش وی چنین سروده است:

در این افسانه شرط است اشک راندن
به حکم آنکه آن کم زندگانی
سبک رو چون بت قبیجاق من بود
گلابی تلخ بر شیرین فشاندن
چو گل بر باد شد روز جوانی
گمان افتاد خود کآفاق من بود
(نظامی، ۱۳۸۳، ۳۶۲/۱)

اصولاً خاقانی را در ادبیات در زمره شاعران زن ستیز قلمداد کرده اند تا جایی که این موضوع را می توان از اشعارش نیز دریافت:

از یکی زن رسد هزار بلا
سنگ باران ابر لعنت باد
پس بین تا ز ده به صد چه رسد
بر زن نیک! تا به بد چه رسد
(خاقانی، ۱۳۷۵، ۱۱۵۶/۲)

وی نه تنها زنان را نکوهش می کند، حتی از زادن دخترش سرافکننده است:

مرا چه نقصان گر جفت من بزاد کنون
که دختری که ازینسان برادران دارد
اگر بمیرد باشد بهشت را خاتون
اگر چه هست بدین سان خداهش مرگ دهداد
اگر نخواندی نعم الختن برو برخوان
و گر ندیدی دفن البنات شو بنگر
به چشم زخم هزاران پسر یکی دختر
عروس دهرش خوانند و بانوی کشور
و گر بماند زبید مسیح را خواهر
که گور بهتر داماد و دفن اولی تر
(خاقانی، ۱۳۷۵، ۴۵۶/۲)

خاقانی در ابیاتی دیگر آرزوی مرگ دخترش را می کند. او معتقد است که گور برای دختران بهترین داماد است و به حدیث «نعم الختن القبر استناد می کند؛ چنانچه صاحب قابوس نامه هم در این باره معتقد است: «دختر نابوده به و چون بوده باشد به شوهر به یا در

گور؛ چنانکه صاحب‌شریعت محمد مصطفی (ص) فرموده است: «دفن البنات من المکرمات» (عنصرالمعالی کیکاووس، ۱۳۶۸، ص. ۱۳۷).

اما مقام مادرش را به‌عنوان یک زن پاس می‌دارد و از نخستین همسرش هم به نیکی یاد می‌کند (خاقانی سه همسر اختیار کرده بود که از دومی و سومی خاطره خوشی ندارد) (ر. ک: زرین‌کوب، ۱۳۷۸، ص. ۱۸؛ کزازی، ۱۳۷۴، ص. ۴). «همسر اول خاقانی، دختر ابوالعلاء گنجوی، از لطیف‌ترین موضوع‌های دلبستگی خاقانی در زندگی است و از مرثی‌پرسوزی که در سوگ وی سروده می‌توان به میزان مهر و علاقه شاعر نسبت به او پی برد. خاقانی در این اشعار از همسرش به‌عنوان «اندوه‌گسار»، «آشنای جان»، «آب زندگانی»، «یار وفا پرورد»، «یادگار عمر»، «یادگار دل»، «جگر ترکن»، «آینه آرزو نگار» و «طیب کار» خویش یاد می‌کند» (معدن کن، ۱۳۷۲، ص. ۴؛ حسینی، ۱۳۸۷، ص. ۹۱)

بس و فاپرورد یاری داشتم	بس به راحت روزگاری داشتم
من نبودم بی‌دل و یار این‌چنین	هم‌دلی، هم یار غاری داشتم
آن نه یار، آن یادگار عمر بود	بس به آیین یادگاری داشتم
راز من بیگانه کس نشینده بود	کآشنادل رازداری داشتم
هرگز از هیچ اندهیم انده نبود	کز جهان، اندهگساری داشتم

(خاقانی، ۱۳۷۵، ۳۶۰/۱)

سعدی شیرازی از ازدواج اول خود که ظاهراً اجباری بوده، چندان رضایتی نداشته است (ر. ک: ماسه، ۱۳۶۹، صص. ۴۴-۴۳) و بنا بر آنچه در گلستان آورده همسرش «بدخوی، ستیزه روی، نافرمان بود؛ زبان‌درازی کردن گرفت و عیش مرا منغص داشتن» (سعدی، ۱۳۸۰، ص. ۲۰۲)؛ بنابراین ستایش چنین همسری مسلماً دور از عقل و خرد است، اما ازدواج دوم وی در طول سفر در صنعا اتفاق می‌افتد و به نوشته هانری ماسه «در آنجا ازدواج کرد و در همان‌جا بایستی از سعادت پدرشدن بهره‌مند گردیده باشد» (ماسه، ۱۳۶۹، ص. ۷۹). از وضعیت، خوشایندی و ناخوشایندی این ازدواج، سعدی هیچ سخن نگفته است، اما وی در

بوستان مشخصات و ویژگی‌های یک همسر خوب را عنوان کرده است که می‌تواند درباره همسر دوم خودش نیز مصداق داشته باشد (ر.ک: کدیور، ۱۳۸۶، ص. ۸۲):

زن خوب فرمان‌بر پارسا	کند مرد درویش را پادشا
برو پنج نوبت بزن بر درت	چو یاری موافق بود در برت
همه روز اگر غم خوری غم مدار	چو شب غمگسارت بود در کنار
سفر عید باشد بر آن کدخدای	که بانوی زشتش بود در سرای

(سعدی، ۱۳۷۹، ص. ۱۶۳)

در دیوان حافظ شیرازی به صراحت از همسر او یاد نشده است، اما شاعر از زنی با عنوان «یار خانگی» و «شمشاد خانه‌پرور» و به قولی «شاخ نبات»، به تکرار یاد کرده است:

باغ مرا چه حاجت سرو صنوبر است شمشاد خانه‌پرور من از که کمتر است
(حافظ، ۱۳۸۰، ص. ۵۷)

حافظ‌شناسان (خرمشاهی، ۱۳۸۱، ص. ۲۶۷) برای حافظ همسری اهل فضل و کمال می‌شناسند که حتی در تصحیح شعر، او را یاری می‌داده است:

این همه شهد و شکر کز سخنم می‌ریزد اجر صبری ست کز این شاخه نباتم دادند
(حافظ، ۱۳۸۱، ص. ۲۴۷)

خواجوی کرمانی نیز در زمان حیات همسرش، شعری برای او سروده و لب به ستایشش نگشوده است، اما بعد از مرگش در مرثیه وی این‌گونه سروده است:

روزگاری روی در روی نگاری داشتم	راستی با رخس خوش روزگاری داشتم
همچو بلبل می‌خروشیدم به فصل نوبهار	زان که در بستان عشرت نوبهاری داشتم
گر غم خون‌جگر می‌خورد هیچم غم نبود	از برای آن‌که چون او غمگساری داشتم
داشتم یاری که یک ساعت ز من غیبت نداشت	گرچه هر ساعت نشیمن در دیاری داشتم

(خواجوی کرمانی، ۱۳۶۹، ص. ۷۲۱)

اگر آغاز شعر معاصر را مشروطه بدانیم، به جرأت می‌توان گفت که طالب آملی (۱۰۳۶ - ۹۴۴ ه.ق) صریح‌ترین ستایش و مدح را در شعر کلاسیک درباره همسر خویش بیان کرده است:

زنی دارم از دودمان اصیل به اندام نازک، به صورت جمیل
 پری‌پیکری رشک حور بهشت خمیر و جودش ملایک‌سرشت
 نگاری ز سر تا قدم رنگ و بوی به حسن گل و سنبلس روی و موی
 چو لب را به وصفش کنم رهنمون پری ریزم از شیشه دل برون
 (طالب آملی، ۱۳۴۶، ص. ۲۱۸)

در ادبیات کلاسیک با اینکه کلیت معشوق مطرح است، اما در ژرف‌ساخت معنا، معمولاً معشوق زن است. شاعران کوشیده‌اند سیمایش را تنها در لفافه بیان کنند و مرد -چه در جایگاه معشوق و چه در جایگاه همسر- اساساً آن‌گونه که جنس زن خودنمایی می‌کند، نمود ندارد و معشوق مذکر هم معمولاً منظور نوظطانی هستند که آن هم در مقام معشوق زن از طرف شاعران توصیف می‌شوند؛ حتی زنان شاعر نیز که مسلم است معشوقشان مرد است، به‌طور واضح از مرد در غزلیات خود سخن نرانده‌اند؛ بنابراین شاهد آن هستیم که رابعه و مهستی گنجوی در اشعارشان چهره مشخصی از مرد را نمایان نکرده‌اند و درواقع، معشوق خود یا همان مرد را به‌صورت مبهم نام برده‌اند.

۴.۲. ستایش همسر (زن) در شعر معاصر

در دوره معاصر نه‌تنها زن‌ستیزی کم شده، بلکه ستایش همسر در قالب معشوق شاعر صریح و آشکار در غزلیات نمود یافته است؛ بنابراین در شعر معاصر، گاهی شاهد آن هستیم که معشوق، همان همسر شاعر است که رخ می‌نماید و شاعر وی را می‌ستاید و حتی وی را بانامش خطاب می‌کند. بهار از جمله شعرای معاصر است که نگاه مثبتی به زن و به تبع آن به همسر دارد. وی در عین حال که مقام زن را پاس می‌دارد و او را حرمت می‌نهد و از حقوق

اجتماعی‌اش دفاع می‌کند، بر لزوم علم آموختن زنان به دلیل نقش مؤثرشان در تربیت نسل آینده تأکید دارد:

سوی علم و هنر بشتاب و کن شکر
که در این دوره والایی ای زن
(بهار، ۱۳۸۷، ص. ۵۰۴)

ولی نگاهش به زن در جایگاه همسر هنوز متأثر از رویکرد مردگرایانه کلاسیک است که از نوعی تفکر سنتی نشئت می‌گیرد. در شعر بهار هیچ نشانی از آزادی اجتماعی همسران نمی‌توان یافت و فعالیت اجتماعی آنها تنها در حیطه خانه تعریف می‌شود. بهار با اینکه همسرش را امیر خانه خطاب می‌کند و در حق او نهایت احترام را قائل است، اما فقط وظایفش را در چارچوب خانه می‌داند و از وی این‌چنین یاد می‌کند:

وان خاتون کوست مادر اطفال
زیر نظروى است هر چیزی
از مطبخ و از اتاق و از دفتر
مانند یکی امیر در کشور
آزاد بود به خانه و برزن
(بهار، ۱۳۸۷، ص. ۳۹۹)

بهار همسر خود را می‌ستاید که به پرورش و تربیت کودکان می‌پردازد و از آموزش و تعلیم ایشان نیز غافل نیست:

خود زاید و خود بپرورد اطفال
در حفظ مزاج کودکان کوشد
خود شیر به کودکان دهد یکسر
مانند یکی پزشک دانشور
ز مدرسه کودکان چو برگردند
بنشسته و درسشان کند از بر
(بهار، ۱۳۸۷، ص. ۳۹۹)

در میان غزل‌سرایان معاصر، حسین منزوی بیش از دیگران از همسر و مدح و ستایش وی سخن رانده و تصویر او را در اشعار خود توصیف کرده است:

تو شاید آن زن افسانه‌ای که می‌آری به هدیه با خود، خورشید را به خانه من
تو شاید آمده‌ای سوی من که برداری به مهر، بار غریبیم را، ز شانه من
(منزوی، ۱۳۸۷، ص. ۳۰)

منزوی به‌راستی تصویری دگرگونه از همسر دارد. وی به‌هیچ‌وجه دیگر نگاه تحقیرآمیز به زن ندارد؛ چراکه این زن همان همسر اوست و به نظر می‌رسد ذهنیت غنایی شاعر درباره زن و جنس وی به‌کلی تغییر یافته است که این‌گونه می‌گوید:

زنی چنین که تویی بی‌شک شکوه و روح دیگر بخشد به آن تصور دیرینه که دل ز معنی زن دارد
(منزوی، ۱۳۸۷، ص. ۶۶)

آن نگاه آرمانی شاعر که در گذشته، الهه‌ای در ذهن وی می‌ساخت و معشوق را تا حد بسیار زیادی دست‌نیافتنی جلوه می‌داد، در قوس نزولی خود به زنی می‌رسد که در خانه‌اش حضور دارد و در جایگاه معشوقه شاعر قرار می‌گیرد و قابل دسترسی است. این معشوق کاملاً شناخته شده است که حتی عاشق می‌تواند جزء به جزء سیمایش را بیان کند و آدرسی از رابطه عاشقانه‌اش عنوان کند:

از بیست سال پیش / در بیست سالگی / آن دختر یگانه / شهدخت دختران / تا این زن
یگانه / زیبای بانوان / بر ما چه رفت از پس آن سال و سال‌ها / تو آن مسافر سفر شور و
حال‌ها / من، این نشسته در دل رنج و ملال‌ها.
(مصدق، ۱۳۸۶، ص. ۴۴۲)

همسر در غزل کلاسیک یا وجود عینی نداشت یا در هاله‌ای از ابهام و رازناکی توصیف می‌شد و چنان در لفافه پیچیده شده بود که بیانش برای شاعر هم مشکل می‌نمود و حتی عاشق آرزو داشت، بخشی از اعضای بدن وی را ببیند، اما در دوره معاصر و شعر و غزل نو، این موضوع به‌کلی منتفی است و همسر بر روی عاشق چهره می‌گشاید و چهره ناپوشیده خود را برای عاشقش می‌نماید. چنانکه می‌دانیم ملک‌الشعراى بهار شاعر معاصر است، اما او هنوز زن را فتان و حيله‌گر و بی‌وفا قلمداد می‌کند:

زن یکی بیش مبر ز آنکه بود فتنه و شر فتنه آن به که در اطراف تو کمتر باشد
(بهار، ۱۳۸۷، ص. ۳۵۴)

اما در عوض همسر را گوهری می‌شناسد که در صدف خانه جای دارد:

صدف خانه است و صاحب‌خانه غواص تو در وی گوهر یکتایی ای زن
تو یکتا گوهری در درج خانه و زان بهتر که گوهر زایی ای
(بهار، ۱۳۸۷، ص. ۵۰۴)

و تواضع و فروتنی وی را در خانه در مقابل شوهر می‌ستاید:

تواضع را چو خیزی پیش شوهر همایون شاخه طوبایی ای زن
(بهار، ۱۳۸۷، ص. ۵۰۴)

در دوره معاصر و با افزایش شعور اجتماعی و گسترش رسانه‌های سمعی و بصری، روزنامه‌ها، مجلات، آشنایی با فرهنگ غرب و ارتقای سطح آگاهی افراد جامعه، این موضوع نیز دستخوش تغییر و تحول شده است تا جایی که توان آدم‌ها برحسب نیروی فکری و استعداد آن‌ها محک می‌خورد و در ترازوی سنجش قرار می‌گیرد، نه براساس زور و بازو. پژوهشگران این حوزه معتقدند که «تفاوت زن و مرد، مانند نکته‌های دیگری که با تعصب درآمیخته مانند رنگ پوست، موقعیت قشری، محل تولد، سلیقه دینی - سیاسی، لهجه محلی و... می‌تواند باعث تفاوت در نقش اجتماعی نسل‌های آتی گردد. زن‌ستیزی در تاریخ جهان، نشانگر همین آلودگی فکری در سطح کل جامعه بوده است» (شیرازی، ۱۳۹۵، ص. ۱۴۰).

در گذشته معشوق خیالی در قاب تصویر شاعر می‌نشست که مسلم است نمی‌توان اذعان داشت که همسر او باشد؛ زیرا هیچ نشانه‌ای دال در این باره یافت نمی‌شد، اما در سایه آشنایی شاعران فارسی با ادبیات جهان، به‌ویژه ادبیات فرانسه و تأثیرپذیری آن‌ها از فعالیت‌های زنان و مردان برای احقاق حقوق زنان، در دوره حاضر با اشعاری متفاوت و جسورانه مواجه می‌شویم که معشوق «زن شرعی و قانونی شاعر؛ یعنی همسر شاعر محسوب

می‌شود که در مشکلات و شادی‌های زندگی پایه‌پای او پیشرفته است. شاعر در این‌گونه از اشعار خود، در مقام قدردانی از همسرش برآمده‌است» (یزدانی، ۱۳۷۸، ص. ۱۸۶).

آنگاه که در شعر معاصر زن و معشوق یک شخص واحد می‌شوند و مقابل دیدگان عاشق -شاعر- قرار می‌گیرند، به‌هیچ‌وجه دیگر آن زن که در شعر سابق فتان، حيله‌گر و بی‌وفا بود، نمی‌تواند در غزل معاصر متجلی شود؛ بلکه سیمایی متفاوت خواهد داشت که البته دیگر آرمانی و دست‌نیافتنی نیست. همان زنی که در اجتماع می‌زید و در مقابل دیدگان همگان است و با افراد جامعه حشرونشر دارد و همراه و همگام همسر خویش زندگی می‌کند، حالا در غزل، معشوق عاشق خود قرار می‌گیرد و ستایش می‌شود. «نگاه شاعر در این‌گونه اشعار، به‌هیچ‌وجه رمانتیک صرف و انفعالی نسبت به زن نیست، بلکه وی را با همه حقیقت وجودی‌اش می‌ستاید و برای مخاطب توصیفش می‌کند تا ارزش وی را به تصویر بکشد. در ادب فارسی می‌توان به شاملو، نیما، قیصر امین‌پور و حسین منزوی و در شعر عربی به ماغوط، الیاس ابوشیکه و بدرالشاكرالسیاب اشاره کرد که با دیدی ارزشی به همسران خود نگاه کرده و شعرشان را با نام آن‌ها مزین کرده‌اند و به جایگاه والایی که زنانشان در زندگی‌شان دارند، اشاره کرده‌اند» (رسولی‌پور و همکاران، ۱۳۹۵، ص. ۳۰).

ولی در غزل معاصر عاشق و معشوق به هم نزدیک‌تر شدند و آن معشوق آرمانی از گنجینه ذهن شاعر رخت بریست و ذهن شاعر به واقعیت سوق یافت و عشق به همسر در غزل معاصر شکل گرفت. کاوش و بررسی در شعر و ادب فارسی نشان می‌دهد که این موضوع اتّفاقی نیست و ریشه در سیر تحولات تاریخی، فرهنگی و اجتماعی دارد که در تاریخ معاصر به وقوع پیوسته‌است؛ بنابراین شاعران رویکردی متفاوت و شاید هم آگاهانه به جنس زن و به شعر کهن یافته‌اند و از این منظر معشوق مذکر در غزل معاصر مطرح نیست؛ از این‌رو شائبه لذات جنسی و ظاهری کاملاً مرتفع شده و به زن و شایستگی‌های وی نگاهی ارزشی شده است و نگاه شاعر به او نگاهی متعالی و قابل‌ستایش است:

زنی که صاعقه وار آنک، ردای شعله به تن دارد فرونیامده خود پیداست که قصد خرمن من دارد
همیشه عشق به مشتاق پیام وصل نخواهد داد که گاه پیراهن یوسف، کنایه های کفن دارد
زنی چنین که تویی بی شک شکوه و روح دگر بخشد به آن تصوّر دیرینه که دل ز معنی زن دارد
(منزوی، ۱۳۸۷، صص. ۶۶-۶۵)

شاملو به این نتیجه رسیده است که اگر بخواهد معشوق خیالی و دور از دسترسی را ستایش کند، بهتر است همسر^۱ خویش را که در کنارش هست، بستاید؛ به همین دلیل است که عشق به همسر در غزل شکل می گیرد و بخشی از درون مایه غزل معاصر را به خودش اختصاص می دهد. شاید بتوان گفت شاملو در میان شاعران معاصر در این زمینه سرآمد است. وی در کتاب *آیدا در آینه* که در ستایش آیدا، همسرش، سروده است، عشق خود را به وی ابراز می کند:

میان خورشیدهای همیشه / زیبایی تو لنگری ست / خورشیدی که از سپیده دم همه
ستارگان / بی نیازم می کند / نگاهت / شکست عریانی روح مرا / از مهر جامه ای کرد /
بدانسان که کنونم / شب بی روزن هرگز / چنان نماید که کنایتی طنزآلود بوده است / و
چشمانت با من گفتند / که فردا / روز دیگری ست / آنک چشمانی که خمیرمایه مهر است
(شاملو، ۱۳۸۴، صص. ۴۵۴-۴۵۳).

شاملو در این شعر از کلمات و عبارات کلیشه ای که شاعران در غزل نثار معشوق می کردند، خود را رهانیده است. توصیفات وی از معشوق همان است که در واقعیت وجود دارند، نه عباراتی که خارج از ذهن هستند و عقل نمی تواند آن را بپذیرد. زیبایی معشوق، پیوند عشق را در قلب عاشق محکم و استوار می کند تا او را در کنارش برای همیشه نگه دارد. این گونه رابطه عاشقانه همان است که در سیر واقعی آدم ها در روی زمین جریان دارد.

۱. عشق شاملو به همسرش آیدا در اشعارش کاملاً هویداست و در مورد دیگر شاعرانی همچون منزوی، که همسر خویش را در شعرشان سروده اند، اگرچه نمی توان با قطعیت صحبت کرد، ولی بررسی زندگی نامه ایشان نشان می دهد که معشوقی جز همسر در شعرشان توصیف نشده است.

با آنکه بسیار ساده و ابتدایی است، نشان از یک واقعیت دارد. می‌توان گفت که محوریت عشق شاملو در این شعر آیدا است. «مدار و محور اندیشه و عواطف عاشقانه شاملو آیدا است که برایش مظهر تمامیت عشق و انسان و سرنوشت است» (روزبه، ۱۳۸۳، ص. ۱۱۱). حسین منزوی نیز در همسرستایی غزل معاصر، فارسی ید طولانی دارد. همسر به‌عنوان معشوق در غزل‌های وی نقش محوری دارد. «نمود عشق در غزل منزوی فردگراست؛ یعنی رابطه عاشق و معشوقی را بیان می‌کند که رابطه‌ای ساده و ابتدایی دارند. معشوق شاعر، معشوقی زمینی است و شاعر، معشوق خود را آن‌چنان‌که هست، توصیف می‌کند؛ از همین رو، عشق‌ها و اندوه‌هایش، نیز سرشتی زمینی دارد» (مدرسی و کاظم زاده، ۱۳۹۰، ص. ۵۴۸). شاعر در بسیاری از اشعار به‌صراحت به بانوی من اشاره می‌کند:

چه بنویسم، چه ننویسم، چه بسرایم چه نسرایم
تویی تو، گفته و ناگفته، بانوی غزل‌هایم
تمام عشق‌ها، پیش از تو مثل رودها بودند
که باید می‌رساندم به تو، آری به دریایم
به‌سختی خسته‌ام از زندگی و ز خود، کجایی تا
به‌قدر یک‌نفس، در سایه سروت بیاسایم؟
(منزوی، ۱۳۸۴، ص. ۱۴۰)

بانوی من که چشم فروبست خواب را
در خواب خود به بند کشید آفتاب را
(منزوی، ۱۳۸۷، ص. ۷۳)

چنانکه اشاره شد، زن در شعر معاصر از آن مهجوریت که در گذشته گرفتارش شده بود، رهایی یافت و جایگاهش را در شعر پیدا کرد. به نظر می‌رسد شروع این اتفاق را باید به پدر شعر نو فارسی، نیما یوشیج، نسبت دهیم. او نیز در اشعارش از همسرش، عالیه، سخن می‌گوید. او همسرش را در نقش یک معشوق نمی‌ستاید و از وی تمجید نمی‌کند، ولی ذکر آن همسر در شعر، موضوع جدیدی در شعر معاصر بود که نیما آن را شروع کرد:

کاش می‌آمد از این پنجره، من بانگ می‌دادمش از دور بیا
با زخم عالیه می‌گفتم: زن! پدرم آمده، در را بگشا
(یوشیج، ۱۳۸۰، ص. ۲۳۸)

نیما در نامه‌های عاشقانه‌ای که به همسرش، عالیه، می‌نویسد به ارزش و جایگاه زن اشاره کرده و مقام والای زن را گوشزد می‌کند:

عالیه عزیزم!

بیا! عزیزم! تا ابد مرا مقهور بدار. برای این که انتقام زن را از جنس زن مرد کشیده باشی، قلب مرا محبوس کن. اگر بتوانم این ستاره قشنگ را به چنگ بیاورم! سلسله پربرف البرز را به میل و سماجت خود از جا حرکت بدهم! اگر بتوانم جریان باد را از وسط ابرها ممانعت کنم، آن وقت می‌توانم به قلبم تسلط داشته، این سرنوشت را که طبیعت برایم تعیین کرده است، تغییر بدهم! (یوشیج، ۱۳۸۰، ص. ۷).

فریدون توللی نیز با زبانی مملو از احترام و تکریم از همسرش سخن می‌گوید:

بر من ای همسر آزرده بیخشای که درد می‌شکافد دلم از یاد پریشانی تو
 وه! که می‌سوزم و پوزش به لب از رنج گناه بوسه‌ها می‌زنم از دور به پریشانی تو
 راست می‌بینمت آن گوشه در آن خانه مهر اشک‌ریزان، سر آشفته فروبرده به چنگ
 (توللی، ۱۳۸۰، ص. ۲۰۳)

بهمنی نیز از جمله شاعرانی است که عاشقانه همسرش را در غزلیات می‌ستاید و از او و خوبی‌هایش سخن می‌گوید^۱:

تا تو هستی و غزل هست دلم تنها نیست محرمی چون تو هنوزم به چنین دنیا نیست
 از تو تا ما سخن عشق همان است که رفت که در این وصف زبان دگری گویا نیست
 (بهمنی، ۱۳۸۵، ص. ۸۵)

۱. او در جایی گفته: «من همه شعرهایم را برای همسر می‌گویم، چه آنجایی که به او اشاره کردم و چه جایی که اشاره نکرده باشم. همسرمد مدیر انتشارات چی‌چی‌کا و ناشر بیشتر آثار من است» (مؤسسه فرهنگی هنری شهرستان ادب، عاشقانه ای برای همسرمد، ۱۳۹۸).

این معشوق دست‌یافتنی است و به نظر می‌رسد همسر شاعر باشد که در کنارش زندگی می‌کند؛ بنابراین قد و قامت معمولی و انسانی دارد و شاعر به همان قامت رعنائش عشق می‌ورزد و با او خوش است:

با خاستگاه افراپی / دل‌خوش به هم‌نشینی شمشادم (بهمنی، ۱۳۸۵، ص. ۱۱۲)

غزل‌سرایان معاصر از آن تفکر سنتی که همسر را در هاله‌ای از ابهام و پوشیدگی فروبرده بود، رها شده‌اند و او را جزئی از اجتماعی انسانی قلمداد کرده‌اند که می‌تواند علاوه بر تولید نسل و خانه‌داری در سایر امور سیاسی و اجتماعی نقشی فعال داشته باشد. این موضوع نشان می‌دهد که اندیشه مردم‌محورانه گذشته درباره همسر رنگ باخته است و با نگاهی انسانی‌تر به وی نگرسته می‌شود. همسری که در غزل کلاسیک نشانی از او نمی‌توان یافت، در غزل معاصر با نام خودش مخاطب قرار می‌گیرد و ستایش می‌شود:

بنگر ای جانانه توران تا که به رخسار من / اشک‌های من خبر دارت کنند از ماجرا
دیدم آن مرغک چون منقار کبود از هم / می‌ستاید عشق محبوب من و حسن تو را

(اخوان، ۱۳۶۹، ص. ۱۹)

شاعر در این عصر به‌جای اینکه معشوقی را بستاید که هیچ نشانی نمی‌توان در عالم خلقت از او یافت، همسر خویش را عاشقانه در فضای خانه‌اش ستایش می‌کند:

من بودم و توران و هستی لذتی داشت / آرامشی خوش بود، چون آرامش صلح

(اخوان، ۱۳۶۹، ص. ۱۱)

بنابراین در غزل و شعر معاصر همسر نه‌تنها چهره می‌گشاید و شاعر (عاشق) را نظاره می‌کند، بلکه حتی شاعر نام را هم در شعر عنوان می‌کند که در ادبیات کلاسیک به‌هیچ‌وجه سابقه نداشته است. «در اشعار قیصر امین‌پور هم همسر در جایگاه معشوق، تجلیات چشمگیری دارد. قیصر، اشعار بسیاری در ستایش همسرش سروده است. شاعر، در غزل زیر نیز هنرمندانه به نام همسر خود - زیبا - اشاره می‌کند و از ابعاد معنایی آن بهره‌های هنری

می‌برد و در نهایت نیز دیوان اشعار خود را به او تقدیم می‌کند» (روزبه و ضرونی، ۱۳۹۳، ص. ۱۷۳).

ای از بهشت باز دری پیش چشم تو افسانه‌ای است حور و پری پیش چشم تو
صورتگران چین همه انگار خوانده‌اند زیباشناسی نظری پیش چشم تو
چیزی نداشتم که کنم پیشکش به جز دیوان شعر مختصری پیش چشم تو
(امین پور، ۱۳۸۷، ص. ۴۷)

۳.۴. همسرستایی و نکوهش همسر (مرد) در شعر معاصر

در شعر معاصر به زنان شاعری برمی‌خوریم که همسران خویش را ستوده‌اند؛ البته بررسی‌ها نشان می‌دهد که تعدادشان اندک است. از این منظر بسیاری از زنان شاعر اصولاً سخنی از همسران خویش نگفته‌اند و برخی دیگر هم دل‌خوشی از همسران خویش نداشته‌اند که بخواهند آن‌ها را در قاب تصویر و ستایش شعر خود بنشانند. چه بسا به شاعرانی می‌رسیم که نه تنها همسران خویش را نستوده‌اند، بلکه آن‌ها را نکوهش هم کرده‌اند. پروین اعتصامی از جمله شاعرانی است که فقط دو ماه و نیم زندگی زناشویی را تجربه کرد که از آن هم خاطره خوشی نداشت. وی به‌طور مستقیم از همسر خویش سخنی نمی‌گوید، ولی در واکاوی شعرش می‌توان نفرت او را از همسرش یافت:

مرا بن‌باز بی‌رورد باغبان روزی نگفت هیچ به گوشم، حدیث فتنه و شر
چنان ز یاد زمان گذشته خرسندم که تیره‌بختی خود را نمی‌کنم باور
نمود شبرو گیتیم سنگسار، از آنک ندید شاخی ازین شاخسار کوتاه‌تر
ندید هیچ، به غیر از جفا و بد روزی هر آنکه هم‌نفسش سفته بود و بدگوهر
ز چون منی، چه توان چشم داشت غیر ستم ز همنشین جفا جو، گریختن خوش‌تر
(اعتصامی، ۱۳۹۳، ص. ۲۲۷)

پروین زن و مرد را مکمل یکدیگر می‌داند و معتقد است که وجود هر کدام در کنار دیگری در زندگی لازم و ضروری است:

وظیفه زن و مرد ای حکیم دانی چیست؟ یکی است کشتی و آن دیگری کشتی‌بان
چو ناخداست خردمند و کشتیش محکم اگرچه باک ز امواج و ورطه و طوفان
(اعتصامی، ۱۳۹۳، ص. ۲۰۹)

او از زندگی کوتاه و ناموفق خود این‌گونه شکوه می‌کند که می‌توان آن را به همسرش هم
تعمیم داد:

ای گل تو ز جمعیت گلزار چه دیدی جز سرزنش و بدسری خار چه دیدی
ای لعل دل‌افروز، تو با این همه پرتو جز مشتری سفله به بازار چه دیدی
رفتی به چمن، لیک قفس گشت نصیبت غیر از قفس، ای مرغ گرفتار چه دیدی
(اعتصامی، ۱۳۹۳، ص. ۱۸۷)

ژاله قائم‌مقامی نیز سرنوشتی همچون پروین اعتصامی در کارنامه زندگی خود دارد؛ «در
تهران ناگزیر از ازدواج با یک آشنای قدیم پدر شد؛ علی مرادخان میرپنج بختیاری، مردی
چهل و اند ساله، نظامی، خشن، کم‌سواد و بیست‌وچند سال بزرگ‌تر از همسر جوان یا حتی
نوجوانش. این پیوند بسیار زود از هم گسست» (عابدی، ۱۳۸۰، ص. ۲۲). قائم‌مقامی هم
خاطره خوشی از همسر و زندگی زناشویی ندارد که بخواهد همسر خویش را بستاید و از
شوهر کردن خودش هم ناراحت و شاکی است:

چه می‌شد آخر ای مادر! اگر شوهر نمی‌کردم گرفتار بلا خود را چه می‌شد گر نمی‌کردم
گر از بدبختی‌ام افسانه خواندی داستان‌گویی به بدبختی قسم، کان قصه را باور نمی‌کردم
(قائم‌مقامی، ۱۳۷۴، ص. ۶۹)

روح لطیف و هنرمند قائم‌مقامی در زندگی زناشویی گوهر عشق را می‌طلبید، اما
باز نمی‌یابد؛ همان چیزی که همسران بسیاری در پیش بودند و نیافتند. وی جزو معدود
زنانی است که هیبت تابوی مردسالاری را برای اولین بار در ادب فارسی می‌شکند و زبان به
نکوهش همسر می‌گشاید:

مردسیما ناجوانمردی که ما را شوهر است مر زنان را از هزاران مرد نامحرم‌تر است هست

آنکه زن را بی‌رضای او به زور و زر، خرید نامحرم به معنی، و به صورت شوهر است (قائم‌مقامی، ۱۳۷۴، ص. ۱۱۳)

وی شوهر خویش را این‌گونه توصیف می‌کند:

شوهری سخت بلعجب دارم	همدمی آدمی سلب دارم
دود رنگ است و شعله‌ور گویی	همسری دوزخی حسب دارم
پیر و پر کبر و زشت و تند و خسیس	الغرض، نخبه‌النخب دارم
سرخود را به سینه‌ام چو نهد	حالت مآدر وهب دارم

(قائم‌مقامی، ۱۳۷۴، ص. ۱۲۵)

او شوهر خویش را غول نیمه‌شب می‌نامد:

وحشتی کودکانه در دل خویش	من از این غول نیمه‌شب دارم
دخترانش ز من بزرگ‌ترند	بمگو شکوه بی‌سبب دارم

(قائم‌مقامی، ۱۳۷۴، ص. ۱۲۷)

سروده‌های قائم‌مقامی در رابطه با شکستن تابوی مردسالاری می‌تواند آینه‌ای از موقعیت‌های بسیار تلخ و مکرر باشد که با تکیه بر سنت‌های دیرین برای زنان در طول تاریخ ایران آفریده شد:

به خود گفتم از دست این بختیاری	گر آسوده‌گردم، شود بخت یارم
گر از او جدا‌گردم، آسوده‌گردد	تن رنج فرسود و جان نزارم

(قائم‌مقامی، ۱۳۷۴، ص. ۱۶۶)

سیمین بهبهانی نیز دو بار تجربه ازدواج دارد. از ازدواج نخست راضی نیست و آن را «بستری بی‌تمنا» معرفی می‌کند، اما ازدواج دوم او را به کام دل می‌رساند؛ چراکه خود را «هم‌گام و همراه و همسر» شوهرش می‌داند:

در بستری بی‌تمنا بیگانانِ هوار اوفتندم

تا کودکانم برآمد
 با تلخ و شیرین هستی
 وان عشق و آغوش دیگر
 گیرم شدش خاک بستر
 زیباتر از هر عروسک
 امضا به تسلیم دادم
 هم گام و همراه و همسر
 بیرون ز خاطر مباد
 (بهبهانی، ۱۳۸۵، ص. ۱۰۰۵)

وی در شعری از هر دو همسر خویش سخن می‌گوید یکی را نکوهش و دیگری را می‌ستاید:

آزمون نخستین
 عشق را پوچ می‌دید
 دومین آن وفادار
 مرد و مردانه می‌خواست
 چشم ترسیده اما
 تا به امکان عشقی
 وقت پیوستگی‌ها
 ابر می‌شد به چشمم
 یار، آن یار، آن یار
 ماند چندان که مرگش
 نقطه دید من شد
 چشم بی‌اختیارم
 راستی راستین یار
 دل به دستش سپردم
 هیچ رخصت نمی‌داد
 دستی از دل برآرم
 از هر اس گسستن
 جسم پرشور یارم
 پاک، عشق، وفادار
 در ربود از کنارم
 (بهبهانی، ۱۳۸۵، ص. ۱۰۸۶)

بهبهانی خطاب به همسرش می‌گوید:

هم دوش نیز هستم و هم گام و هم طریق
 بی من تو را، قسم به خدا، زندگی نبود
 یکدست بوده‌ای تو و یکدست بی صداست
 بیرون ز خانه، هم‌ره و هم‌گام استوار
 دیگر تو در مبارزه بی‌یار نیستی
 یار ظریف و یاور سیمین‌برت شدم.
 (بهبهانی، ۱۳۸۵، ص. ۳۷۸)

فروغ هم به‌طور کلی در اشعارش نظری دوگانه و پارادوکسیکال به جنس مرد دارد؛ البته نظری خوبی به مرد ندارد. این را می‌شود از صفاتی که برای مرد در اشعارش آورده است، حس کرد: پرغرور، خودخواه، هوسران، کور، بی‌وفا. ازدواجش با پرویز شاپور بسیار زود به طلاق انجامید. ظاهراً از ازدواج کوتاهش نتوانست به کام دل برسد؛ چراکه خودش را در امر این ازدواج سرزنش می‌کند:

چرا امید بر عشقی عبث بست
 چرا در بستر آغوش او خفت
 چرا راز دل دیوانه‌اش را
 به گوش عاشقی بیگانه خو گفت
 (فروغ، ۱۳۷۶، ص. ۵۰)

ولی گاهی هم به ستایش همسر خویش می‌پردازد:

ای شب از رویای تو رنگین شده
 سینه از عطر توام سنگین شده
 ای به روی چشم من گسترده خویش
 شادیم بخشیده از اندوه بیش
 (فروغ، ۱۳۷۶، ص. ۱۲۲)

و گاهی چنان لحنش دربارهٔ مرد تغییر می‌کند که انگار تمام وجودش را سرشار از وی می‌داند:

خلوت خالی و خاموش مرا
 تو پیر از خاطره کردی ای مرد
 شعر من شعلهٔ احساس من است
 تو مرا شاعره کردی ای مرد
 (فروغ، ۱۳۷۶، ص. ۶۲)

در دوره معاصر برای اولین بار این تابو را فروغ فرخزاد می‌شکند و معشوق مرد را به صورت محسوسی در اشعارش می‌آورد و توصیفی از وی ارائه می‌دهد. براهنی معتقد است که «تا زمان فروغ فرخزاد، شعر فارسی از داشتن معشوق مرد، معشوق مردی از دیدگاه جنسی، عاطفی و جسمانی یک زن دیده و تصویر شده باشد، محروم مانده است» (براهنی، ۱۳۶۳، ص. ۳۵).

کوچه‌ای است که در آنجا / پسرانی که به من عاشق بودند، هنوز / با همان موهای درهم و گردن‌های باریک و پاهای لاغر / به تبسم‌های معصوم دخترکی می‌اندیشند که یک شب او / باد با خود برد (براهنی، ۱۳۶۳، ص. ۱۰۴).

و مردی از کنار درختان خیس می‌گذرد / مردی که رشته‌های آبی رگ‌هایش / مانند مارهای مرده از دو سوی گلوگاهش / بالا خزیده‌اند / (براهنی، ۱۳۶۳، ص. ۷۵).

معشوق من / انسان ساده‌ای است / انسان ساده‌ای که من او را / در سرزمین شوم عجایب / چون آخرین نشانه یک مذهب شگفت / در لابه‌لای پستان‌هایم / پنهان نموده‌ام / (براهنی، ۱۳۶۳، ص. ۶۶).

۵. نتیجه‌گیری و پیشنهادها

۵.۱. نتیجه‌گیری

بررسی شعر فارسی از آغاز تاکنون نشان می‌دهد که نقش و جایگاه زنان در اندیشه شاعران یکسان نبوده و تا حد زیادی متحول شده است.

در شعر کلاسیک و قبل از اینکه شعر از سنتی به مدرنیته وارد شود، جنس زن پیوسته نکوهش و سرزنش شده و چهره‌ای مبهم و مغشوش از خود به‌جای گذاشته است. در این میان، شاعران از همسر خویش کمتر سخن گفته‌اند و هر کجا هم که به وی اشاره کرده‌اند، بسیار محدود، مبهم و در لفافه بوده است؛ از این‌رو همسر -چه زن و چه مرد- در ستایش‌های عاشقانه و شاعرانه جایی نداشته‌اند. علت این امر در گذشته، غلبه رویه مردسالاری، جو مردمحوری و حاکمیت فرهنگ و تعصب‌های خشک مذهبی در جامعه بوده

است که تا حد زیادی جنس زن را به حاشیه برده و وی را از فعالیت‌های اجتماعی منع کرده است. زن در گذشته موجودی ضعیف و ناکارآمد تلقی می‌شده است که فعالیت وی تنها به کار خانه، زادوولد و تولید نسل و ابزاری در دست مرد محدود شده بود که حتی در ادبیات هم جایی برای خودنمایی پیدا نکرد. شاعران که اغلب آن‌ها مرد بوده‌اند در اشعار خود زن را موجودی فتان، حيله‌گر، ضعیف، سخن‌چین و دو به هم زن معرفی کرده‌اند؛ غافل از اینکه این زن همسر آن‌هاست که اغلب هم دیده نشده است؛ چراکه در اشعار هیچ‌وقت ستایش نشده‌اند؛ درحالی‌که شاعران معشوق رؤیایی خویش را در اشعار زیادی ستوده‌اند.

در دوره معاصر که اجتماع انسانی در سایه پیشرفت‌های اقتصادی و صنعتی تا حد زیادی متحول شد، زن نیز توانست جایگاه واقعی خود را در جامعه بیابد و از آنجاکه جامعه با ادبیات در تعامل است، به تدریج زن و به خصوص همسر در ادبیات فارسی نمود یافت. به‌مرور که ادبیات فارسی از سنت پای به مدرنیته می‌گذارد، اوضاع هم تا حد زیادی تفاوت می‌کند و ذهنیت غنایی شاعران تغییراتی را تجربه می‌کند. مردسالاری و مرد محوری گذشته به تدریج کم می‌شود، زنان کم‌کم در جامعه دیده می‌شوند و تا حدی جایگاه اجتماعی خویش را بازمی‌یابند. این تغییرات موجب می‌شود که نگرش شاعران به همسر هم تغییر یابد.

در شعر معاصر، همسر در جایگاه معشوق در شعر قرار می‌گیرد و عاشقانه ستایش می‌شود. شاعران در این دوره به‌جای اینکه از معشوقی خیالی و دور از دسترس سخن بگویند و وی را در قاب تصویر بنشانند و با رؤیاهای او دل‌خوش باشند، بیشتر همسر خود را ستایش کرده و او را در فضایی کاملاً واقعی و عینی می‌ستایند. این نوع ستایش از همسر در شعر کلاسیک کمتر نمود دارد و در گذشته شاعران خیلی مختصر به این امر اهتمام ورزیده‌اند، اما با گذر از دوره کلاسیک به معاصر، ایجاد تحولات سیاسی و اجتماعی در سطح جامعه و تغییر نوع نگارش شعرا، جنس زن در شعر فارسی نمود می‌یابد و بیشتر دیده می‌شود و به خصوص همسر در شعر معاصر در جایگاه معشوق می‌نشیند و ستایش می‌شود. این نوع ستایش همسر تا جایی پیش می‌رود که حتی شاعر نام همسرش را هم در غزلیات

ذکر می‌کند. سیمایش را توصیف می‌کند، اما زنان شاعر علاوه بر ستایش همسر گاه زبان به نکوهش همسر نیز گشوده‌اند.

در ادبیات کلاسیک مادر و زنان گُرد و نام‌آور ستایش شده‌اند، اما جنس زن تقریباً در بیشتر دیوان‌های شعر شاعران نکوهش شده است. همسر در ادبیات گذشته فارسی هیچ جایگاهی ندارد و باینکه برخی از شاعران از همسر خود سخن گفته‌اند، بسیار محدود و جزئی است. با گذر از سنت به مدرنیته نوع نگاه شاعران به زن و به تبع آن همسر تا حد زیادی تغییر می‌کند. در دوره معاصر نقش اجتماعی زنان افزایش می‌یابد، فرهنگ مردسالاری به تدریج کم‌رنگ می‌شود و زنان جایگاه خود را در اجتماع به دست می‌آورند. در شعر معاصر زن کمتر نکوهش می‌شود و بسیاری از شاعران زنان را ستوده‌اند؛ همچنین در شعر معاصر همسر در جایگاه معشوق شاعر قرار می‌گیرد و ستایش می‌شود.

۲.۵. پیشنهادها

برای پژوهش‌های آتی به پژوهشگران، موضوع بررسی انواع معشوق در شعر معاصر پیشنهاد می‌شود.

کتاب‌نامه

۱. اخوان ثالث، م. (۱۳۶۹). *زمستان*. تهران: انتشارات مروارید.
۲. اعتصامی، پ. (۱۳۹۳). *دیوان*. تهران: انتشارات مهرآوید.
۳. امین پور، ق. (۱۳۸۷). *مجموعه کامل اشعار*. تهران: مروارید.
۴. براهنی، ر. (۱۳۶۳). *تاریخ ملکر*. تهران: اول.
۵. بهبهانی، س. (۱۳۸۵). *مجموعه اشعار*. تهران: نگاه.
۶. بهمنی، م. (۱۳۸۵). *گاهی دلم برای خودم تنگ می‌شود*. تهران: دارینوش.
۷. جامی، ع. (۱۳۸۳). *سلامان و آبسال*. به کوشش سیدحسن امین (چاپ اول). تهران: دائره‌المعارف ایران‌شناسی.

۸. جامی، ع. (۱۳۸۷). *هفت‌اورنگ*. تصحیح و تحقیق اعلان خان افصح زاده و حسین احمد تربیت (چاپ اول). تهران: مرکز مطالعات ایرانی.
۹. حافظ، ش. (۱۳۸۰). *دیوان*. به کوشش خلیل خطیب رهبر. تهران: صفی علیشاه.
۱۰. حسینی، م. (۱۳۸۷). بررسی تطبیقی زن در آثار خاقانی و نظامی. نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید باهنر کرمان، (۲۳)، ۱۱۰-۸۹.
۱۱. خاقانی (۱۳۷۵). *دیوان*. به کوشش میر جلال‌الدین کزازی. تهران: مرکز.
۱۲. خرمشاهی، ب. (۱۳۸۱). *حافظ نامه* (جلد اول). تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۳. خلفی، ح.، نظری، ج.، و فاموری، م. (۱۳۹۹). سیمای معشوق در غزل‌های حسین منزوی. نشریه زیبایی‌شناسی ادبی، ۱۱(۴۳)، ۱۱۹-۹۵.
۱۴. خواجوی کرمانی. (۱۳۶۹). *دیوان*. به اهتمام احمد سهیلی خوانساری. تهران: پازنگ.
۱۵. رسولی‌پور، ر.، روشن، م.، و نیک‌نام، ش. (۱۳۹۵). ارزش‌شناسی جایگاه زن (همسر) در شعر معاصر فارسی و عربی (با رویکردی انتقادی بر دیدگاه فیمینست اگزیستانسیالیستی دوبار. کاوش نامه ادبیات تطبیقی. دانشکده ادبیات و علوم انسانی. دانشگاه رازی کرمانشاه. ۶(۲۲)، ۴۷-۲۳.
۱۶. زرین‌کوب، ع. (۱۳۷۸). *دیدار با کعبه جان*. تهران: سخن.
۱۷. سعدی، م. (۱۳۷۹). *بوستان*. به اهتمام غلامحسین یوسفی. تهران: خوارزمی.
۱۸. شاملو، ا. (۱۳۸۷). *مجموعه اشعار*. تهران: انتشارات نگاه.
۱۹. طالب‌آملی (۱۳۴۶). *کلیات اشعار*. به اهتمام طاهری شهاب. تهران: کتاب‌خانه سنایی.
۲۰. عابدی، ک. (۱۳۸۰). *به‌رغم پنجره‌های بسته*. تهران: کتاب نادر.
۲۱. عنصرالمعالی، ک. (۱۳۶۸). *قابوس‌نامه*. به تصحیح غلامحسین یوسفی. تهران: علمی و فرهنگی.
۲۲. فرخزاد، ف. (۱۳۷۶). *دیوان فروغ فرخزاد*. تهران: اهورا.
۲۳. فردوسی، ا. (۱۳۸۴). *شاهنامه*. به اهتمام سعید حمیدیان. تهران: سخن.
۲۴. کامرون، ج. (۱۳۶۵). *ایران در سپیده‌دم تاریخ* (ح. انوشه، مترجم). تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۵. کدیور، ج. (۱۳۸۶). زن از نگاه سعدی (در بوستان و گلستان). *مجله زبان و ادبیات فارسی*، دانشگاه سیستان و بلوچستان، ۵، ۹۶-۷۳.

۲۶. کزازی، م. (۱۳۷۴). *رنخسار صبح*. تهران: مرکز.
۲۷. ماسه، ه. (۱۳۶۹). *تحقیق درباره سعدی (غ. م. یوسفی و م. ح. مهدوی، مترجمان)*. تهران: توس.
۲۸. مدرسی، ف.، و کاظم‌زاده، ر. (۱۳۹۰). آزادی، عنصر غالب غزل‌های نمادین منزوی. *نشریه ادبیات پایداری دانشگاه کرمان*، ۲(۴)، ۵۶۴ - ۵۴۵.
۲۹. مزداپور، ک. (۱۳۶۹). *زن در آیین زرتشتی*. تهران: امیرکبیر.
۳۰. مزداپور، ک. (۱۳۶۹). یکی مهربان بودم اندر سرای، *چیستا*. (۷۴ و ۷۵). ۵۵۱-۵۵۶.
۳۱. منزوی، ح. (۱۳۸۷). *از ترمه تا تغزل (چاپ پنجم)*. تهران: روزبهان.
۳۲. نظامی (۱۳۸۳). *کلیات نظامی*. به اهتمام وحید دستگردی. تهران: طلایه.
۳۳. یوشیج، ن. (۱۳۸۰). *دیوان اشعار*. به کوشش سیروس طاهباز. تهران: نگاه.